

بررسی و نمود مؤلفه‌های اجتماعی در شاهنامه فردوسی

علی فرهادی^۱، غلامرضا جعفری‌نیا^{۲*}، فاطمه کرم‌پور^۳

^۱دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، بوشهر، ایران

^۲دانشیار گروه جامعه‌شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

^۳استادیار، گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

نویسنده مسئول: Email: g.jafarinaia@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۱ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۲

چکیده

شاهنامه فردوسی آینه روشن و تمام‌نمایی از اصول، آداب، اندیشه‌ها و تفکرات و جامع جمیع خصایص مدنی و اخلاقی و فرهنگی ایران باستان است. این اثر بی‌نظیر با پرداختن منطقی به داستان‌ها و حکایات، به شخصیت‌ها و بازیگران آن روح تازه‌ای می‌بخشد. در اثنا توصیف صحنه‌های نبرد، نمودهای اجتماعی را نیز مد نظر قرار داده است. هدف از این پژوهش بررسی و تبیین مؤلفه‌های اجتماعی در لایه لای اشعار نغز این شاعر بزرگ می‌باشد. این پژوهش بخش ابیات بخش پهلوانی را شامل می‌باشد. شاهنامه مورد استناد در این نوشتار، نسخه ای از شاهنامه است که توسط جلال خالقی مطلق (از سال ۱۳۶۶ تا ۱۳۸۶) در هشت دفتر گردآوری شده است. نتایج حاصل از این تحقیق بیانگر آن است میزان حضور مؤلفه‌های اجتماعی، ۱۲۰۰ بار است که در این میان، بیشترین فراوانی مربوط به مؤلفه‌ی اشاره به شاهان گذشته با ۸۶ بار تکرار بوده است و کمترین فراوانی مربوط به مؤلفه زبان با ۷ بار تکرار بوده است.

کلیدواژه: شاهنامه، فردوسی، اجتماعی، پهلوانی.

۱. مقدمه

رابطه متقابل جامعه با ادبیات، تأثیر متقابل آن دو بر یکدیگر و درک ادبیات به عنوان بازتاب واقعیت‌های موجود در جامعه از مسائلی است که توجه محققان جامعه‌شناسی و ادبیات فارسی دوران معاصر را به سمت خود جلب نموده است. در این راستا، دواستال^۱ معتقد است که ادبیات نه تنها یک هنر بلکه یک سلاح است که برای شناخت به کار می‌رود (رضی و همکاران، ۱۳۹۲: ۹). بر این اساس، می‌توان ادبیات را آینه اجتماع دانست که منعکس کننده تصویر واقعیت‌های جامعه است. یکی از توصیف‌ها و تعریف‌های ادبیات که در خور توجه است، آینه تمام‌نمای رویدادها، رفتارها، تلاش‌ها و اندیشه‌های یک جامعه است که زبان حال و شناسنامه یک ملت می‌باشد و می‌تواند یک جامعه را با بررسی محتوا و موضوع ادبیات آن شناخت؛ رویدادها و رفتارهای اجتماعی را دانست و سیر تحول پدیده‌های اجتماعی را ردیابی کرد (عسکری حسنگلو و شهبازی، ۱۳۹۸: ۲۰). کتاب‌ها و سندهایی که در این هزار سال زبان فارسی باقی مانده "گنجینه ادبیاتی که از گزند حادثه‌ها در امان مانده" بسیاری از زمینه‌ها، نهادها و عنصرهای فرهنگی را "آیین، سنت، قانون، قراردادهای خویشاوندی، تلاش‌های تولیدی، فن، اندیشه، هنر، ارزش‌ها و ... "گواه و رهنمون است (صالحی، ۱۳۹۶: ۶۵). شاهنامه معروف‌ترین اثر حماسی ادبیات ایران است که حکیم ابوالقاسم فردوسی در آن از تاریخ ایران باستان و اعتقادات و باورهای کهن سخن رانده است. این اثر فردوسی از شاهکارهای ادبی ایران و جهان است و روایتی است بالغ بر شصت هزار بیت که در سه بخش اساطیری، حماسی و تاریخی سروده شده است. شاهنامه ابعاد مختلف انسان، هویت و عملکردهای او را در موقعیت‌های گوناگون اجتماعی، دینی، اخلاقی و ... جلوه گر می‌سازد. هدف فردوسی از سرودن شاهنامه این بود تا برای آیندگان بیان کند که اوضاع اجتماعی و سیاسی پیش از دوران کنونی چگونه بوده و انسان‌ها چگونه بر جهان حاکم شدند (ذوالفقاری، ۱۴۰۱: ۱۷۸-۱۶۳). فردوسی برای حفظ تاریخ و تمدن ایران و با توجه به ضرورت سیاسی و اجتماعی عصر خویش به سرایش شاهنامه دست زد و با ترویج اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و دینی خود، در برابر بسیاری از مسائل عصر و زمانه خویش واکنش نشان داد و ضمن حفظ زبان و تاریخ ایران زمین، گزارش مستندی از مسائل تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ادوار پیشین ایران ارائه دهد (شادی گو و همکاران، ۱۴۰۱: ۴۲-۴۰). او دقیقاً و شاید به صورت ناخواسته به موضوع جامعه و پدید آمدن زندگی اجتماعی توجه نموده؛ بسیاری از مفهومی‌های جامعه‌شناسی مانند جامعه پذیری، تقسیم کار اجتماعی، نهاد خانواده، خشونت، تحول، قوانین مدنی، آداب و رسوم و تغییرهای اجتماعی، سازمان، نظام‌های حکومتی و ... را به تصویر کشیده و گام به گام پدید آمدنشان را در جامعه بشری یاد آور گشته است. در این اثر، سیر تمدن بشر و پیچیدگی زندگی اجتماعی نیز از آغاز آفرینش گام به گام سروده شده است. گویی که شاعر بلند آوازه ایران زمین، خود جامعه‌شناسی زبده بوده است که این چنین مفاهیم را درک کرده و در کلام جادویی خویش به نظم کشیده و تاریخ را با مفهومی‌های اجتماعی - جامعه‌شناسی آمیخته و آن را در قالب شعر بازنمایی نموده است. امروزه جامعه‌شناسان بدین حوزه، جامعه‌شناسی ادبیات می‌گویند (آرزومند لیاکل و قاسم زاده، ۱۴۰۰: ۲۰). هدف کلی این پژوهش تبیین مؤلفه‌های فرهنگی-اجتماعی در بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی است. بنابر این مقاله حاضر می‌کوشد به این

^۱ de Staël

سؤالات پاسخ دهد که چه مولفه‌های فرهنگی و اجتماعی در بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی وجود دارد؟ و نگرش فردوسی در شاهنامه نسبت به مولفه‌های فرهنگی و اجتماعی چگونه است؟

۲. روش تحقیق

با توجه به نظری بودن کار، روش تحقیق کتابخانه‌ای و مطالعاتی است. در روش کتابخانه‌ای با مراجعه به کتب و مقالات فارسی و لاتین اطلاعات لازم جهت نگارش، بررسی و تحلیل پژوهش جمع‌آوری گردید. در این پژوهش با استفاده از فیش تمام ابیاتی که در مورد مولفه‌های اجتماعی در بخش پهلوانی شاهنامه آمده است تهیه شد. واحد پژوهش در این نوشتار، شامل واحد نمونه‌گیری، واحد ثبت و واحد زمینه است. واحد نمونه‌گیری، بخش پهلوانی در شاهنامه فردوسی است؛ شاهنامه مورد استناد در این نوشتار، نسخه یی از شاهنامه است که توسط جلال خالقی مطلق (از سال ۱۳۶۶ تا ۱۳۸۶) در هشت دفتر گردآوری شده است. واحد ثبت شامل مضمون حاوی نشانه‌ها و دلالت‌های واقعی مؤلفه‌های ایرانی در شاهنامه است. واحد زمینه نیز، محدودهای از متن بخش پهلوانی است که واحدهای معنایی مؤلفه‌ها در آن محدوده شناسایی و تفسیر شده‌اند و اغلب یک بیت یا ابیات پیش و پس از آن مضمون، مورد نظر قرار گرفته و گاه محدوده آن کل یک قطعه از داستان را شامل شده است. از آنجا که هدف این پژوهش بررسی مؤلفه‌های اجتماعی در بخش پهلوانی شاهنامه بوده است، از فن تحلیل محتوا استفاده شده است. به طور خلاصه تحلیل محتوا را می‌توان تحلیل نظاممند، عینی و کمی ویژگی‌های پیام تعریف کرد. تحلیل محتوای مفهومی، بیشتر به فراوانی مفهوم‌ها در متن که اغلب به صورت واژه‌ها مطرح می‌شوند می‌پردازد و بر وجود یا رخداد اصطلاح‌های انتخاب شده در متن یا متن‌ها، چه به صورت صریح و چه به صورت ضمنی تمرکز می‌کند. بنابراین پژوهشگر فقط به کمیت این نوع واژه‌ها توجه خواهد کرد. لذا ابتدا تمام ابیاتی بخش پهلوانی که به نحوی در برگیرنده مؤلفه‌های اجتماعی می‌باشند استخراج و سپس با استفاده از نرم افزار اکسل و SPSS تجزیه و تحلیل شدند.

۳. تبیین مؤلفه‌های اجتماعی در شاهنامه

۳-۱- هویت اجتماعی^۲

چگونگی شکل‌گیری زندگی اجتماعی، موضوعی است که همواره ذهن بشر را به خود مشغول کرده و در نوشته‌ها و داستان‌ها بدان پرداخته شده است. ادیان الهی، آغاز زندگی اجتماعی را زمان فرو افتادن آدم و حوا بر زمین می‌دانند. فردوسی هم مانند دیگر ادیبان به این مسأله توجه نموده و در شاهنامه‌اش نگاهی ژرف به آغاز و شکل‌گیری زندگی اجتماعی دارد. وی عناصر اصلی زندگی اجتماعی را گام به گام بیان کرده و زندگی بشر و پیچیدگی‌های زندگی اجتماعی را به مرور زمان توصیف نموده است. جامعه شناسی ادبیات، نشان دهنده پیوند میان جامعه و ادبیات و منعکس کننده مباحث اجتماعی گسترده‌ای است که می‌توان آن را در میان شعرهای هر دوره جستجو نمود. گرچه فردوسی در شاهنامه به کاربرد این مفاهیم اولیه با نگاه جامعه شناسانه نپرداخته، اما ظرافت نگاهش نشان می‌دهد که روند زندگی اجتماعی را در نظر داشته و گام به گام این روند را در دوره‌های مختلف توصیف نموده و سیر شکل‌گیری جامعه ایران را به خوبی در قالب شعر نمایانده است.

در حالی که فردوسی قرن‌ها پیش با ظرافت تمام این مطلب را به نظم کشیده است. هر فرد از آغاز زندگی‌اش از طریق نوعی وفاداری تمایز نیافته به جامعه پیوند می‌خورد، نقطه شروع این جامعه از رابطه بین پادشاه و مردمانی به نام رعیت شکل گرفته و پادشاه، تمامی ابعاد زندگی رعیت را تحت سیطره‌ی خود دارد. این امر، وابستگی‌ای تمام عیار با کنش‌های عمق نیافته و محدود است که در نخستین داستان شاهنامه شاهد شکل‌گیری آنیم؛ اما به تدریج جامعه رو به توسعه همه جانبه می‌نهد و ساختارها هم دستخوش تحول می‌شوند؛ وابستگی‌ها دگرگون می‌شوند و از حالت مطلق، خارج می‌گردند. در این هنگام کنش‌های فردی و جمعی عمق بیشتری پیدا می‌کند. حاصل این توسعه یافتگی تدریجی را در داستان‌های شاهنامه به روشنی می‌توان مشاهده کرد؛ چنان که در دوران پادشاهی کیومرث شاهد جامعه‌ای توسعه نیافته‌ایم که شیوه زندگی مردمش به توصیف جامعه شناسان به سبک اجتماع‌های شکار و گردآورنده‌ی خوراک می‌باشد که ابتدایی‌ترین نوع جامعه است:

که خود چون شد او بر جهان کدخدای
سر تخت و بختش بر آمد زکوه
از او اندر آمد همی پرورش
نخستین به کوه اندرون ساخت جای
پلنگینه پوشید خود با گروه
که پوشیدنی نبود و نو خورش
(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۲-۲۱)

² social Identit

در حالی که وقتی به دوران پادشاهی جمشید می‌رسیم، جامعه به حداکثر توسعه یافتگی می‌رسد. در این زمان چهارچوب‌هایی عینی‌تر به وجود می‌آید که در آن، آزادی‌های فردی و ساختارهای حقوقی، سیاسی، نظامی و آموزشی شکل می‌گیرند و افراد نیز خود را با این ساختارها هماهنگ می‌کنند.

هرآنچ از گل آمد چو بشناختند	سبک خشست را کالبد ساختند
بسنگ و به گچ دیو دیوار کرد	به خشست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌های بلند	چو ایوان که باشد پناه از گزند

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۳)

هر چه جامعه به سمت تغییرهای اجتماعی و تحول ساختارها پیش می‌رود، تقسیم کار پیچیده‌تر می‌گردد و در عین حال افراد نیز دگرگون می‌شوند. عنصری که در این مرحله اهمیت بسیار می‌یابد آگاهی است. آگاهی، فرد را از محدودیت ادراک رها می‌کند؛ در دوران پادشاهی ضحاک، ابتدا از نوع فردی است و سپس تبدیل به نوع جمعی می‌شود و در نهایت در وجود کاوه و یارانش تبلور می‌یابد. در دوران فرمانروایی ضحاک جامعه در بالاترین سطح توسعه قرار گرفته است؛ اما ضحاک نماد عنصری است که ضمن در دست داشتن ابزار تولید، رعیت ناآگاه را به بند می‌کشد و در این هنگام کاوه می‌آید و تحول آفرینی را که مایه‌ی اصلی اش آگاهی است، شکل می‌دهد. در داستان‌های شاهنامه، گذر از همبستگی غیر اندام‌وار که بر انتقال نیرو استوار است، به همبستگی سازمان یافته که بر اساس مبادله‌ی اطلاعات بنا گشته به آسانی قابل رؤیت است. علاوه بر همه اینها فردوسی در شاهنامه به نوعی به جامعه‌ی ایران هویت می‌بخشد و ریشه دارش می‌کند. وی نشان می‌دهد که در فرهنگ ایران، بسیاری از مفاهیم پیچیده مانند تحول مورد توجه بوده و این امر نشان دهنده این است که مردم ایران از سالیان دور، تغییرهای اجتماعی را درک می‌کرده‌اند، به توسعه‌ی همه جانبه توجه داشته‌اند و اگرچه وضع به گونه‌ای بوده که نتوانسته‌اند به طور مستقیم بدان بپردازند، در اشعار و داستان‌هایشان آن را مطرح نموده‌اند.

فردوسی در آغاز حماسه‌اش، نخست حمد و ثنای یزدان پاک را به جا می‌آورد و داستان را از آفرینش کیومرث در سرزمین ایران به نظم می‌کشد و داستان کهن سرزمین ایران را چنین بازگو می‌کند: در گام نخست، شاعر بلند پایه، ماجرای فرو افتادن جامعه سالاری به نام کیومرث و یارانش را می‌سراید که پادشاهی ایران زمین را به حکم ایزدی دریافت می‌نماید؛ بدین ترتیب فردوسی درباره‌ی گروهی از انسان‌ها با نیازهای طبیعی و مهمی مانند خوراک، پوشاک، جان پناه و امنیت سخن می‌گوید. پدید آمدن گروه، اولین گام زندگی اجتماعی است. این گروه در کوهستان زندگی می‌کنند و از آنجا که کیومرث، پادشاه و در واقع مسؤول و رهبر آنان است، برای خود و گروهش از پوست پلنگ، تن پوشی درست می‌کند تا آنها را از گزند سرما نگه دارد؛ بدین ترتیب وجه تمایز بشر یعنی آگاهی که او را از دیگر موجودات متمایز می‌کند، نمایان می‌گردد. روند زندگی اجتماعی و گسترش کارکردهای اجتماعی زندگی بشر، نکته‌های است که شاعر گرانمایه پارسی به درستی درک کرده و در شاهنامه‌اش منعکس نموده است. اگرچه فردوسی تا اینجا به موروثی بودن تاج و تخت اشاره نموده، نامی از زنان به عنوان بخشی از جامعه به طور خاص نبرده است. مادران این شاهان شناخته نشده‌اند و اصولاً ذکری از نهاد خانواده به میان نمی‌آید. اما با شروع داستان ضحاک ماردوش، نهاد خانواده به تدریج نمایان می‌گردد و وظایف و کارکردهای نهاد و سازمانهای اجتماعی هم پیچیده‌تر می‌شود. رفتارها و ارتباطات اجتماعی ایرانیان در شاهنامه، تبیین کننده وجوه هویت اجتماعی آنان است که به بررسی دو رکن: ۱- عشق ۲- بزم، پرداخته شده است.

۳-۱-۱- عشق

عشق در شعر فردوسی نه رابطه‌ای است انکار کردنی و نه پیوندی است گناه آلود و نهان داشتنی؛ بلکه مرحله‌ای است تکاملی و انسانی؛ در عین حال همانند سایر هنرمندی‌ها و افتخار آفرینی‌ها در عرصه‌های اجتماعی، حماسه‌ای است در شعر فردوسی، بلند آوازی زنان در ارتباط با بلند آوازی مردان معنا می‌یابد همچنان که فرانک با «مادر فریدون» بودن، رودابه با «مادر رستم» بودن، ته‌مین با «مادر سهراب» بودن، کتایون با «مادر اسفندیار» بودن اهمیت و مقام و جای ویژه خود را در شاهنامه می‌یابند. عشق در اثر فردوسی از آن رو حالتی متعال و انسانی یافته است که شاعر این امر مهم را نه بر اساس لذت طلبی (آن چنان که در شعر شاعران عاشق پیشه خواهیم دید) و نه در مفهوم عرفانی آن (آن چنان که در شعر سنایی و عطار و مولوی و حافظ و جامی و هاتف و برخی دیگر از شاعران خواهیم دید) بلکه بر اساس طبیعت و خرد مبتنی می‌سازد. به دیگر سخن، برای فردوسی عشق واقعی جز در مفهوم زناشویی مبتنی بر پاکی و پاکدامنی، مهر و خویشتنداری، وفاداری و فداکاری به منظور تشکیل خانواده برای زادن و پروردن فرزندان برومند و راستگو و پاکدل و بلند نظر و استوار نامجو مطرح نیست (ترابی، ۱۳۷۹: ۳۰). داستان‌های عشقی نه تنها از ارزش حماسه نکاسته‌اند؛ بلکه به جهاتی بر لطف آن افزوده‌اند. عشق شاهنامه عشقی است پهلوانی؛ یعنی نه عاشق آن زاری و ناله و عجز و لابه عاشق غزل را دارد و نه معشوق، دست نیافتنی و انتزاعی است. ارتباطات عاطفی و عشقی در شاهنامه قابل دسترسی و تجربی است و اگر چه عاشق و معشوق عملکردها و صفاتی فرانسوی دارند؛ اما این صفات برای

تبدیل ساختن عشق آسمانی، به زندگی زمینی، به کار می‌رود عاشق و معشوق پس از این پیوند به موجودی کامل تبدیل می‌شوند و می‌توانند عظمت‌های بسیار بیافرینند.

در زبان فارسی هیچ داستان عاشقانه‌ای به لطافت داستان زال و رودابه نیست، همه عناصر انگیزش در این ماجرا هست: ۱- دختر و پسر، نادیده از طریق شنیده‌ها به یکدیگر دل می‌بندند. ۲- دو خانواده از دو کشور متخاصم‌اند. ۳- زال، سفید مو از مادر زاده شده و هیبتی غیر عادی دارد. رودابه از خانواده ضحاک است که با ایران اختلاف دیرینه دارند. با این حال، عشق بر همه موانع چیره می‌گردد و ماجرای پایانی خوش می‌یابد و رستم، جهان پهلوان از این پیوند سر بر می‌آورد. ارتباطات زال با رودابه هنگامی که زال برای اولین بار به پرده سرای رودابه می‌رود و با هم پیمان می‌بندند:

کمندی گشاد اوز سـرو بـلنـد	کس از مشک زان سان پیچد کمند
خم اندر خم و مار بر مار بر	بر آن غغیش تار بر تار بر

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۹۹)

رودابه گیسوی خود را به پایین بام کاخ خود می‌اندازد تا معشوقه‌اش از آن به بالا آید که این گونه‌ای از ارتباطات غیر کلامی عاشقانه است.

بدوگفت بردار و برکش میان	بر شیر بگشای و چنگ کیان
بگیر این سیه گیسو از یک سوم	ز بهر تو باید همه گیسوم

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۹۹)

دیدار و گفتگوی زال و رودابه یکی از صحنه‌های بدیع شاهنامه است و در ادب فارسی از لحاظ آب و تاب و ظرافت عاشقانه نظیری برایش نیست. آورده نشده است این نوع ارتباط انسانی از نوع ارتباطات عاشقانه است. دیدار زال و رودابه همراه با گستاخی و ناز و شرم و جوانمردی، همه تموج‌های روح انسانی را در خود دارد. درباره این عشق بسیار گفته‌اند اما ذکر نکته‌ای ضروری است؛ همانطور که در شاهنامه آمده، عشق زال به رودابه ممکن بود که به نبردهایی خونین منجر شود؛ اما بنا به دلایلی که بررسی شده است، تبدیل به تنها عشق آرمانی و مجاز جامعاً ایرانی‌شهری است؛ زیرا در پیوند زال با رودابه، تمام موبدان، دیدگاه‌های خود را پس از امتحانات و سؤالاتی مهم، ابراز می‌کنند. از سوی دیگر شاه نیز باید نظر خود را در این باره بیان نماید؛ زیرا در این ازدواج، بین دو نیروی بزرگ (اهریمن زاد و اهورا منش) پیوند ایجاد می‌شود و می‌تواند سرزمین آرمانی را به سوی نابودی و یا تحکیم بیشتر، پیش ببرد بنابراین زال از ابتدا باید بسیار خوب تشخیص می‌داد و با کسی، پیمان همسری را انعقاد می‌کرد که بتواند به بهترین نحو، در تثبیت آرمان‌های ساکنان ایرانی‌شهر، ایفای نقش نماید. همانگونه که در شاهنامه به عشق به عنوان یکی از ابعاد هویت اجتماعی اشاره شده است، جوهره هویت اجتماعی به برقراری روابط دوستانه و عاطفی منوط است زیرا پایه هر گونه نظم اجتماعی، حتی در جوامع مدرن، عاطفه است و این امر در وابستگی عاطفی به جمع و روابط عاطفی در جوامع ریشه دارد. نشانه قوت هویت اجتماعی، به افزایش تعداد کسانی بستگی دارد که در هر کشور احساس تعهد مشترک دارند و اینجاست که منش ملی شکل می‌گیرد. ارتباطات گسترده موجب تقویت هویت اجتماعی می‌شود و هر قدر بعد اجتماعی هویت در مقیاس کلی‌تر، مثلاً مقیاس ملت، قوی‌تر باشد، شخصیت اجتماعی شهروندان نیز منسجم‌تر و جدی‌تر پی‌ریزی می‌شود. وفاق اجتماعی و همبستگی ملی نیز محصول همین فرایند است.

۳-۱-۲- بزم

تبیین زندگی در تمام ابعاد، نه به فروداشت یکی و نه فراداشت دیگری، نه اعتبار و افزایش یک بعد و نه کاهش و بی اعتباری دیگری است. شاهنامه اگرچه عرصه جنگ و رزم است، پس از چندین سده از لایه لایه بیت‌هایش چکاچاک شمشیر سلحشوران در گوش می‌پیچد، جلوه‌گاه بزم نیز هست. شاهنامه اگر از اشک و مویه و نبرد سخن می‌گوید و تراژدیهای خونینی در خود دارد، از آسایش و رفاه و رامش و شادی نیز پیام‌های روشنی دارد (حیاتی، ۱۳۸۶: ۹۶). معنای بزم نیز در شاهنامه بر اساس اندیشه آرمانشهری، بسیار لازم و موجه است؛ اگرچه برخی بر آن هستند که جامعه آرمانی، ایستاست و پویا نیست، می‌توان گفت که در شاهنامه، حداقل فردوسی می‌خواسته است با بیان بزم‌ها و جشن‌ها این نکته را بیان نماید که ساکنان شهر آرمانی برای پویایی و سرزندگی، هرجا لازم باشد نبرد می‌کنند و هرجا ضروری باشد به بزم و پایکوبی و حتی مجالس شرب‌خواری می‌پردازند. لذا در آیین و فرهنگ ایران به هر مناسبتی مثل: پیروزی و یا تاجگذاری، به بزم و مراسم جشن و شادی می‌پرداختند. شادی معنای دل‌بستگی به خود و دیگران و نقطه آغاز حرکت‌هایی است تازه به سوی افق‌هایی دوست‌داشتنی و خوش فرجام و تعبیری مثبت است از موافق بودن جریان حیات با نیازهای انسانی، به همین جهت، شادی و بزم از ارکان هویت ایرانی است. از جمله بزم‌ها و جشن‌های مهم ایرانیان می‌توان به نوروز اشاره کرد که جمشید آن را بنا نهاد. ایرانیان باستان جشن‌های بسیاری به هر دلیل و مناسبت برپا می‌کردند که بعضی مذهبی و برخی ملی بوده‌اند. اعیاد بازمانده از عهد باستان در ایران دو دسته‌اند، یکی اعیاد دینی، یا گاهنبارها که اعیادی از آن زرتشتیان است و دیگر اعیادی ملی که برجسته‌ترین آنها نوروز، مهرگان و جشن سده است (بهار، ۱۴۰۱: ۴۹۵). دسته نخست سنت‌های کهن که برای پیروان آیین مزدیسنی بسیار ارجمند است برگزاری آیین گاهنبارهاست، گاهنبارها جشن‌هایی بوده که ایرانیان از زمانهای باستان در اوقات معین سال می‌گرفتند و شرکت در آنها برای هر ایرانی، الزم و از کارهای نیک و ثواب بوده است. این جشنها هنگام پدید آمدن آسمان، زمین،

آب، گیاه، حیوان، انسان برگزار می‌شده است. در کتاب اوستا نام این جشنها یاد شده، و زمان برگزاری آنها آمده است، در نوشته‌های پهلوی مدت هریک از گاهنبارها پنج روز و روز اصلی آخرین روز این مراسم بوده است (عفیفی، ۱۳۸۳: ۱۴۲). بر اساس اسطوره خلقت به یکسال، در پی هر آفرینشی جشنی برپا می‌شود و چون شش آفرینش وجود دارد، شش جشن نیز در طی سال برگزار می‌شود. این جشنهای ششگانه را گاهنبار می‌خوانند. جالب توجه این است که در ادبیات دینی زردتشتی کمتر سخنی از نوروز و مهرگان و اعیاد بزرگ ملی به میان می‌آید و محتملاً این اعیاد ملی با اعیاد بومی پیش از آریاییان مربوط بوده است (بهار، ۱۴۰۱: ۳۴۵).

فردوسی در باب فرهنگ و تمدن ایران باستان از هیچ نکته‌ای غفلت نورزیده است و در اثر او می‌توان زندگی نامه‌ی ایرانیان پیش از اسلام را از دیدگاه فرهنگ و آداب و رسوم مشاهده نمود. مطالعه شاهنامه به خواننده این فرصت را می‌دهد که از چگونگی پیدایش جشن‌ها، پدید آمدن آتش، صحنه‌های باشکوه بزم و رزم، چگونگی به خاک سپردن مردگان و آداب سوگواری آن زمان، همچنین از رسم و رسوم زناشویی ایرانیان باستان، به مجازات رساندن گناهکاران، رایزنی با بزرگان و اخترشناسان، رد و بدل کردن نامه‌های شاهنامه و چند و چون آداب شکار، سوگند، نیایش و... آگاهی یابد. حکیم فردوسی با یاد کردن این گونه حوادث، شاهنامه را به هیئت موزه‌ی ایران‌شناسی بزرگی با غرفه‌های گوناگون درآورده است. می‌توان اثر او را به چشم دایرةالمعارف فرهنگ و آداب و رسوم ایرانیان نگریست (کرمانی، ۱۳۸۸: ۸۵).

وقایع و داستان‌های شاهنامه و پهلوانان داستان‌ها گاهی نمود و گاهی نماد هستند، آنجا که نشان دهنده وقایع روزمره، اندیشه‌های عمومی و عملکردهای شخصی و هدف‌های محدود و جزئی هستند، نمود به شمار می‌آیند، وقتی سهراب متولد می‌شود رستم به بزم می‌نشیند، اسفندیار به بند می‌افتد و بیژن به دام عشق منیژه گرفتار می‌آید، ما به نمودهای حیات معمول سروکار داریم، اما آنجا که واقعه یا قهرمان به عنوان نماینده یک تفکر ابدی، ذهنیتی پایدار و عمومی و شامل عمل می‌کند، دیگر نمود نیست و به نماد تبدیل می‌شود و از آرمان‌ها و اندیشه‌ها و هدف‌های ملت خویش پر می‌گردد و نماد می‌شود (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۳۰۰).

۳-۱-۲-۱- جشن‌های آیینی

از دیدگاه تاریخی و ملی، نوروز هنگامی است که جمشید شاه از سازندگی فراغت می‌یابد، مردمان در آسایش و کشور در آبادی کامل است و جمشید بر دیوان مسلط شده است و روزی است که تاریکی از روشنایی جدا گشته و روز از شب پدیدار آمده است. از دید مذهبی نیز، جشن نوروز همیشه با دعاخوانی و ستایش ایزدی همراه است (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۳۲۰). در کنار جشن نوروز به جشن مهرگان که در پاییز هنگام برداشت محصول مرسوم بوده است و دیگر جشن سده که در اسفندماه این جشن گرفته می‌شود که از نظر تاریخی این جشن را هوشنگ با کشف آتش پایه‌گذاری کرد آتش در فرهنگ ایرانی بسیار مقدس و پاک است.

جهان انجمن شد بران تخت اوی	شگفتی فروماننده از بخت اوی
به جمشید بر گوهر افشانند	مهر آن روز را روز نـو خواندند
سر سال نو هر مـز فوردين	بر آسوده از رنج تن، دل ز کین
بزرگان به شادی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار	به ما ماند از آن خسروان یادگار

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۴)

۳-۱-۲-۲- جشن‌های شادی

در کنار جشن‌های آیینی ایرانیان که پایه گذاران آن شاهان بوده‌اند، بزم‌های دیگری هم در ایران باستان، برپا می‌شده است که در حکم نقطه عطفی در تاریخ پیشرفت هویت و تمدن ایرانی بوده است؛ از جمله آنها می‌توان به بزم‌هایی اشاره کرد که بعد از پیروزی در هر رزمی پهلوانان و شاهان ایرانی به دست می‌آوردند؛ پس از پیروزی رستم بر دیو سپید و آزادی ایرانیان و شاهان ایران از چنگال دیو سپید:

نشست از بر تخت مازندران	ابارستم و نامور مهتران
چو طوس و فریبرز و گودرز و گیو	چو رهام و گرگین و فرهاد نیو
برین گونه يك هفته بارود و می	همی رامش آراست کاس کی

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۴۴)

تمام پهلوانان و شاه ایران پس از به دست آوردن چنین پیروزی سخت که همه آنها مدیون قهرمانی‌های ابرپهلوان شاهنامه رستم دستان هستند. در کل می‌توان در این دو بعد هویت بزمی را خلاصه کرد.

۳-۳- اعتراض به پادشاه

بازتاب مرگ اسفندیار در دربار گشتاسب با رسوایی شاه همراه است. بزرگان ایران و درباریان گشتاسب، با شنیدن خبر مرگ اسفندیار، نخستین کسانی هستند که زبان به اعتراض و نفرین شاه می‌گشایند:

بزرگان ایـران گرفتند خشم،	ز آرم گشتاسب شستند چشم،
به آواز گفتند کسای شوربخت	چو اسفندیاری تو از بهر تخت
به زابل فرستی به کشتن دهی	تو بر گاه تاج مهی بر نهی،
سرت را ز تاج کیان شرم باد!	به رفتن پی اخترت نرم باد!

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۲۷).

کتایون نیز با دیدن تابوت پسر، با زبانی طعنه آمیز خطاب به گشتاسب می‌گوید:

کزین پس که را برد خواهی بچنگ!	کرا داد خواهی بچنگ نهنگ!
-------------------------------	--------------------------

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۲۸)

گشتاسب با انتخاب بهمن به عنوان جانشین خود، آخرین فریب و نیرنگ خود را عملی می‌سازد. او با این کار هم از خانوادگی اسفندیار دلجویی کرده، حجابی دیگر بر اندوه و درد آنان می‌نهد و هم کینه‌اش را نسبت خانوادگی رستم نشان می‌دهد و آخرین بنیادهای آن را با جانشینی بهمن در معرض نابودی قرار می‌دهد. همچنان که گشتاسب برنامه ریزی کرده بود، در آیندهای نزدیک با هجوم بهمن به سیستان، خاندان رستم برمی‌افتد. مهم‌ترین نکته در پیوند با اسطوره گشتاسب، دگردیسی شگفت‌انگیز او در اوستا و شاهنامه است که عوامل مختلفی در این امر دخالت دارند. بی شک احساسات ضد زرتشتی از گشتاسب شخصیتی ناخالص و منفی ساخته تا جایی که به نام دین و مذهب به هواهای خود دامن می‌زند و بهتر از همه عصر گشتاسب عصر ظهور نوین حاکمیت مذهبی است که بازیگران این عصر چندان مطلوب نیستند و ظاهراً کسانی که طرح اصلی داستان را با تخیل خود به این مسیر هدایت کردند، با شرایط این عصر مخالف بودند و به همین دلیل قبل از هر چیز بیانگر تضاد اندیشگی و مبتین کشمکش بین تفکر مزدایی غیر زرتشتی و تفکر زرتشتی ساسانی است که رستم و اسفندیار به ترتیب نماینده این دو قطب هستند (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۰: ۲۷). ناخالصی و جلوه منفی شخصیت گشتاسب محدود به شاهنامه نیست. بر اساس آنچه که در زرتشت نامه آمده است، او حتی در روایت دینی نیز دین بهی را نمی‌پذیرد، مگر به طمع کسب مواهب این جهانی و آن جهانی. در حقیقت هواخواهی او از زرتشت، یک رویکرد انتفاعی و منفعت طلبانه است. گشتاسب از زرتشت می‌خواهد با اعطای چهار موهبت به او معجزه خود آشکار کند؛ این چهار موهبت عبارت است از نشان دادن جای او در بهشت، رویین تنی، آگاهی بر اسرار غیب و عمر خواسته‌های گشتاسب از زرتشت نیز نشان دهنده‌ی ذهن حسابگر و طمع و آزمندی او است. با این حال، او در اوستا جلوه‌های نسبتاً مطلوب دارد و وجوه منفی شخصیت او، به اندازه‌ی شاهنامه، آشکار و عمیق نیست.

۳-۴- شاه‌گرایی و تبعیت از شاه

یکی از ویژگی‌های مهم اسفندیار، تبعیت از شاه و شاه‌گرایی است که به شدت در فکر و ذهن او نقش بسته است و یادآور یکی از مهمترین ویژگی‌های تاریخ ملی ایران است. چرا که شاه در صدر مسائل تاریخ ایران باستان نقش ساز بوده و تقریباً همه چیز تحت الشعاع شخصیت شاه قرار می‌گرفت و اسفندیار نسبت به فرمان شاه چنان تسلیم است که جانش را در اجرای فرمان شاه می‌گذارد. چهره‌ای که فردوسی از اسفندیار بازتاب می‌دهد، شخصیتی سرسپرده و مطیع در برابر فرمان پادشاه است. گو این که اسفندیار با التفات به تربیت ذهنی که از کودکی با آن عجین شده، قادر به سرپیچی از فرمان شاه نیست و حتی به رغم میل باطنیش و با وجود آگاهی از محق نبودن شاه، فرمانش را اجرا می‌کند و نبرد او با رستم نمونه‌ی برجسته‌ی این موضوع است. در حالی که در شاهنامه، شخصیت‌هایی را می‌یابیم که از قراردادهای و مقررات این چنینی سرپیچی می‌کنند. به عنوان نمونه در داستان فرود، به رغم فرمان کیخسرو به طوس که از او می‌خواهد از راه کلات به توران نرود، طوس از فرمان شاه سرپیچی می‌کند و از کلات می‌گذرد، که نتیجه‌ی تلخی به همراه دارد. نمونه‌ی دیگر، در داستان سلطنت لهراسب اتفاق می‌افتد. کیخسرو در حضور بزرگان قوم، تاج سلطنت را به لهراسب می‌بخشد و او را به عنوان پادشاه معرفی می‌کند. اما زال در مقام نماینده‌ی بزرگان ایران زمین، اعلام می‌کند که پادشاهی لهراسب را قبول ندارد. ناگفته نماند که همین موضوع، تنش‌های بسیاری میان خانواده گشتاسبیان و خانواده زال به وجود می‌آورد و در نهایت به نبرد میان رستم و اسفندیار می‌انجامد.

سرپیچی از فرمان شاه، به رغم مقام و جایگاهی که شاه در حماسه ایرانی دارد، زمینه‌ساز تحولات بزرگی است که سیر طبیعی حماسه را تضمین می‌کند و در عین حال، نمودی از آزادگی کسانی است که تسلیم محض و تهی از تعقل را تاب نمی‌آورند. چنان که در تقابل رستم و اسفندیار می‌توان سرسپردگی و

تسلیم محض اسفندیار در برابر فرمان پدر و آزادمنشی و سرپیچی رستم از خواست اسفندیار را به عنوان یکی از تفاوت‌های اصلی این دو شخصیت به شمار آورد. اسفندیار برای به بند کشیدن رستم به سیستان می‌رود. او فرزند شاه و به نوعی در مقام ولیعهد است و نماینده قدرت مرکزی به شمار می‌رود. اما رستم در مقابل خواسته‌ی اسفندیار که خواهان تسلیم شدن او است، با روحیه‌ی آزادمنشی خاصی که در او هست، خطاب به اسفندیار می‌گوید:

چه نازی بدین تاج گشتاسپی؟
 بدین تـازـه آیین لهراسپی؟
 که گوید برودست رستم بیند؟
 نیندد مرا دست چرخ بلند!
 که گر چرخ گوید مرا کائن نیوش
 بگرز گرانش بمالم دو گوش!
 من از کودکی تا شده ستم کهن
 بدین گونه از کس نبردم سخن
 مرا خوار از پوزش و خواهش ست
 وزین نرم گفتن مرا کاهش ست
 (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۵۵-۴۵۴)

در مقابل رستمی که در مقابل چرخ هم سر تعظیم فردو نمی‌آورد، اسفندیار قرار دارد که تبعیت از فرمان شاه او را به کام مرگ می‌فرستد. اسفندیار چنان مرعوب فرمان‌پذیری و تسلیم شاه است که نافرمانی رستم او را به تعجب وا می‌دارد. او مدام یادآور می‌شود که این فرمان گشتاسب شاه است و گمان می‌کند که رستم نیز مانند او یارای نافرمانی از شاه را ندارد. اسفندیار مطابق ذهنیت خویش، انتظار دارد که رستم خود به بند تن در دهد، همچنان که خودش به بند و زندان شاه تن در داده و حتی خود به استقبال آن رفته است. در واقع او برای اجرای فرمان شاه است که رویارویی با رستم دستان را می‌پذیرد و هشدارها و نگرانیهای مادرش را نادیده می‌گیرد.

۳-۵- طبقات اجتماعی

طبقات اجتماعی که فردوسی در شاهنامه خود بیان می‌کند، و زیر مجموعه‌هایی که خود طبقات بعداً برای خود به وجود آوردند نشان می‌دهد، که جامعه ایرانی بر پنج رکن، شامل مالکیت، خون، علم، تخصص، شیوه تولید قائم بوده است. همچنین در میان طبقات عامه، تفاوت‌های بارزی وجود داشت. هر یک از افراد، مقامی ثابت داشتند و کسی نمی‌توانست به حرفه‌ای مشغول شود، مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده باشد که همان طبقه اجتماعی او بود. تغییر در طبقات اجتماعی، امکان پذیر نبود؛ چرا که تحرک اجتماعی در طبقات اجتماعی کاملاً ناممکن بود. پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی به مردم پست نژاد نمی‌سپردند. فردوسی پیدایش لایه‌های اجتماعی را به جمشید نسبت داده است و بیان می‌کند:

ز هر پیشه‌ی انجمن کورد مرد
 بدین اندرون پنجه‌ی نیز خـورد
 گروه‌هی که آثور بان خـوانیش
 به رسم پرستندگان دانیش
 جدا کردشان از میان گروه
 پرستنده را جایگه کورد کوه
 صفی برکشیدند بنشانند
 همی نام نیساریان خواندند
 کجاش میر مردان جنگاورند
 فروزنده‌ی لشکر و کـشـورند
 کزیشان بود تخت شاه‌ی بیای
 وزیشان بود نام مردی بجای
 بسودی سه دیگر گره را شناس
 کجا نیست از کس پریشان سپاس
 بکارند و ورزشند و خود بدرونند
 به گاه خورش سرزنش نشنوند
 ز فرمان تن آزاده و خـورده نـوش
 از آوای پیغمبار آسوده گوش
 تن آزاد و آباد گیتی بدوی
 بر آسوده از داور و گفت گوی
 چه گفت آن سخنگوی آزاده مرد
 کسه آزاده را کـاهلی بنـده کـورد
 چه‌ارم که خوانند اهتـو خوشی
 همان دست‌ورزان با سرکشی

کجا کارشان همگنان پیشه بود روانشان همیشه پر اندیشه بود
 بدین اندرون سال پنج‌گانه نیز بخورد و بورزید و بخشید چیز
 زمین هر یکی را یکی پایگاه ساوار بگزید و بنم‌ود راه
 که تا هر کس اندازه خویش را بیند بدانند کم و بیش را

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۳-۴۲)

این حکایت، طبقات اجتماعی ایران را نشان می‌دهد البته فردوسی این مراتب و درجات را به خوبی روشن نمی‌کند و بیشتر مراتب دولتی و درجات درباری را تشریح می‌کند و چهار طبقه را بدون شرح می‌گذارد. به طور کلی، بالا رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر مجاز نبود و کاملاً انسداد طبقاتی وجود داشت، ولی گاهی استثنائاً واقع می‌شد و آن وقتی بود که در یکی از آحاد رعیت اهلیت و هنر خاصی نشان می‌داد. در این صورت بنابر نامه تنسر آن را بر شاه عرض می‌کردند، بعد تجربیات موبدان و هیربدان و طول مشاهدات، تا اگر مستحق دانند به غیر طایفه الحاق فرمایند اگر آن شخص در پارسایی آزموده بود، او را وارد طبقه روحانیان می‌کردند و اگر قوت و شجاعت و دلیری داشت، او را در طبقه رزمیان داخل می‌نمودند و اگر در عقل و قوه حافظه ممتاز بود در طبقه دبیران. در هر صورت، قبل از رفتن به طبقه اعلی، بایستی تعلیمات کافی و استواری بیابد. بنابراین رفتن یکی از عامه به طبقه اشراف به کلی ممتنع نبود. شاه این اختیار را داشت و به این وسیله خونی جدید در رگهای نجبا وارد می‌کرد. اما باید گفت این مسأله بسیار نادر، اتفاق نیفتاد

۳-۶- مشورت (تشکیل شوراهای حکومتی)

یکی از ابعاد هویت سیاسی خرد جمعی و مشورت است. شور و مشورت یکی از ویژگی‌های برجسته نظام‌های سیاسی تمدن ایرانی بوده و حاکمان بدون مشورت کاری را از پیش نمی‌بردند قهرمانان شاهنامه، شاهان، پهلوانان، عاشقان و کارافتادگان اعم از زن و مرد به هنگام پیش آمدن امری مهم، کاربندگان و یاران خویش را فرا می‌خوانند و از آن‌ها می‌پرسند تا در قبال آنچه رویاروی دارند، چه کنند معمولاً قهرمانان با بهره‌گیری از رایبری است که بن بست‌ها را می‌شکنند و بر سر دو راهی و چند راهی به گزینش راه توفیق پیدا می‌کنند. در اهمیت مشورت همین بس که فردوسی خود در بنیاد نهادن کتابش در باب بهره‌گیری از مشورت می‌گوید:

بپرسیدم از هر کسی پیش‌مار بترسیدم از گشردش روزگار
 مگر خود درنگم نباشد بسی بیایید سپردن به دیگر کسی
 و دیگر که گنجم وفادار نیست همی رنج را کس خریدار نیست

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۴۱-۱۳)

بنابراین مشورت ویژگی برجسته و سنت پسندیده‌ای است که حتی پادشاهان بد سرشت هم برای رسیدن به نتیجه‌ی خوشایند از آن بهره‌می‌جستند. فردوسی در جای‌جای اثر خود به ویژگی‌های مشاور خوب اشاره می‌کند از جمله در این روایت هنگامی که تهمورث، فرزند هوشنگ به تخت پادشاهی می‌نشیند و زمین را از بدی‌ها می‌شوید، دستوری برای خود برمی‌گزیند که پاک است و راهش ز کردار بد دور (پورخالقی، ۱۳۸۱: ۴۲):

چنان بر دل هر کسی بود دوست چنان ساز شیب و روزه آیین اوست
 سرمایه بد اختر شاه را در بسته بد جان بدخواه را
 همه راه نیکمی نمودی به شاه همه راستی خواستی پایگاه

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۶)

یا کیکاووس پس از شنیدن وصف‌های رامشگری از مازندران در خصوص زیبایی‌های سرزمین مازندران، وسوسه می‌شود، به آنجا برود؛ بنابراین موضوع را با عده‌ای از سرداران و پهلوانان ایرانی در جلسه‌ای مشورتی مطرح می‌کند.

چو طوس و چو گودرز کشواد و گبو
چو خرداد و گرگین و زهام نیو
به آواز گفتند ما که تهریم
زمین جز به فرمان تونس پریم
از آن پس یکی انجمن ساختند
زگفتار او دل برداختند
نشستند و گفتند با یکدیگر
که از بخت ما را چه آمد بسر
اگر شهریار این سخنها که گفت
به می خوردن اندر نخواهد نهفت
ز ما وز ایران بر آمد هلاک
نماند برین بوم و بر آب و خاک
که جمشید با تاج و انگشتری
به فرمان او دیو و مرغ و پری
ز مازندران ییاد هرگز نکرد
نجست از دلبران دیوان نبرد...

(فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۶)

پهلوانان ایرانی با شاه ایران به تشکیل مجلسی می‌پردازند و با آزادی کامل عقاید خود را درباره خطرات رفتن به مازندران و جوانب آن می‌پردازند. نکته بسیار جالب توجه در فرهنگ و تمدن ایرانی وجود آزادی بیان و عقیده است، بدین معنی که هر یک از حکمرانان و پهلوانان ایرانی، واقع بینانه، به بیان خطرات رفتن به مازندران می‌پردازند و این امر نشان از وجود مدنیت و آزادی سیاسی برای پیشبرد اهداف والای ایرانشهری است و می‌تواند الگویی برای ایرانیان قرن حاضر باشد. پهلوانان ایرانی در مقابل کیکاووس از بزرگی شاهان گذشته ایرانی چون جمشید، فریدون و منوچهر سخن گفته بیان می‌دارند که آنان با آن همه عظمت و بزرگی، هرگز به سوی سرزمین مازندران نرفته‌اند.

۴- یافته‌های کمی پژوهش

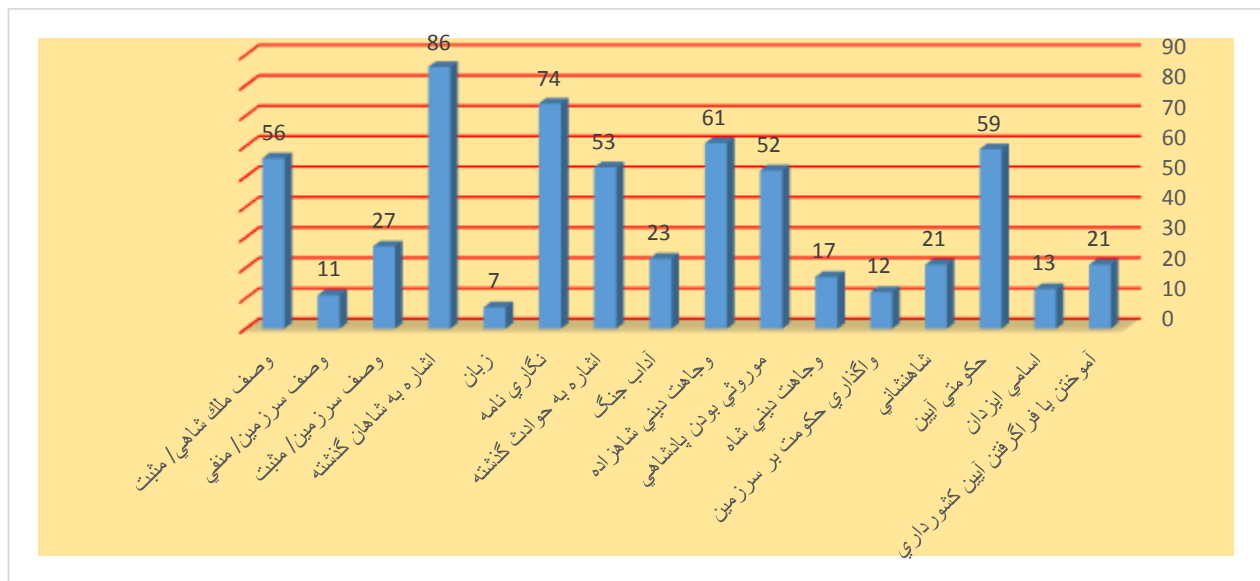
مؤلفه‌های اجتماعی بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی در جدول ذیل ارائه شده است.

مؤلفه‌های اجتماعی بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی

۱	درفش	۱۹
۲	تعهد به شاه	۶۲
۳	تعهد به شاهزاده	۱۵
۴	منصب حکومتی / اختر شمار	۷۱
۵	عدم تعهد به شاه	۲۸
۶	علاقه به شاه	۴۸
۷	محرمانه بودن امور	۳۴
۸	سپاه داری	۱۹
۹	علاقه به شاهزاده	۴۵
۱۰	ادوات پهلوانی	۷
۱۱	خویشان منصب حکومتی	۵۱

۱۲	مشاوره و رایزنی	۵۷
۱۳	شکوه و قدرت شاه	۵۵
۱۴	شکوه و قدرت شاهزاده	۹۶
۱۵	آموختن یا فراگرفتن آیین کشورداری	۲۱
۱۶	اسامی ایزدان	۱۳
۱۷	حکومتی آیین	۵۹
۱۸	شاهنشانی	۲۱
۱۹	واگذاری حکومت بر سرزمین	۱۲
۲۰	وجاهت دینی شاه	۱۷
۲۱	موروثی بودن پادشاهی	۵۲
۲۲	وجاهت دینی شاهزاده	۶۱
۲۳	آداب جنگ	۲۳
۲۴	اشاره به حوادث گذشته	۵۳
۲۵	نگاری نامه	۷۴
۲۶	زبان	۷
۲۷	اشاره به شاهان گذشته	۸۶
۲۸	وصف سرزمین / مثبت	۲۷
۲۹	وصف سرزمین / منفی	۱۱
۳۰	وصف ملک شاهی / مثبت	۵۶

با توجه به جدول بالا، مضامین مؤلفه‌های اجتماعی از بیشترین تکرار برخوردار بوده که اشاره به شخصیت‌های بیش از سایر شاخصه‌های بوده است. اشاره به شخصیت‌هایی چون شاه (۴۹۷۰)، شاهزاده (۲۸۵۰ بار)، و سپس خویشان شاه (۱۸۹۵ بار) چه به صورت نام خاص و چه به صورت ضمائر به طور قابل توجهی در بخش پهلوانی شاهنامه تکرار شده‌اند. پس از شاه و مناصب حکومتی، قوای حکومتی بیش از سایر مؤلفه‌های تکرار شده است؛ چنانکه در کل در ۱۱۷ مورد به قوای حکومتی ایران اشاره شده و یا از شکوه و قدرت آن سخن به میان آمده است. در نهایت در مرتبه آخر از مؤلفه‌های اجتماعی اشاره به آیینهای کشوری و لشکری قرارداد و قواعدی چون مشاوره، رایزنی و نامه نگاری، بیش از سایر مؤلفه‌های آیین کشوری و لشکری تکرار شده‌اند. در ارتباط با سایر مؤلفه‌های اجتماعی باید گفت که در ۳۷۵ مورد از سرزمین ایران یا نقطه‌های از این سرزمین یاد شده یا به آن ابراز علاقه شده است. و در ۲۷ مورد نیز توصیف مثبت و در ۱۱ مورد توصیف منفی از سرزمین ارائه شده است. در بخش پهلوانی شاهنامه در ۶۸ مورد از نژاد و یا نسب و تبار ایرانی صحبت شده که عموماً دارای بار معنایی مثبت بوده و تنها در یک مورد توصیف منفی از نسب و تبار ایرانی ارائه شده است. همچنین شاعر در ۲۵ مورد نیز به قومیت‌های ایرانی اشاره کرده است. در تقابل با هویت ایرانی، ۶۷ موردی که از نژاد یا نسب و تبار انیرانیان سخن به میان آمده است. نمودار زیر مؤلفه‌های اجتماعی بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی را آرایه می‌کند.



نمودار مؤلفه های اجتماعی در بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی

با توجه به نمودار فوق می‌توان گفت بیشترین فراوانی مربوط به مؤلفه‌ی اشاره به شاهان گذشته (۸۶) بوده است و کمترین فراوانی مربوط به مؤلفه‌ی زبان (۷) بوده است.

نتیجه‌گیری

شاهنامه حماسه‌ی ملی روایت رشادت‌ها و جوانمردی یک قوم و ملت و سرشار از آداب و رسوم، سنت‌ها، افکار، اندیشه‌ها و باورهای گوناگون این ملت بزرگ از اعصار کهن است. شناخت و دستیابی به قراردادهای و ضوابط و باورهای عامیانه، عقاید و آداب و رسوم فرهنگی و اجتماعی برای پژوهش‌های مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و شاهنامه یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آثار برای شناخت آداب و رسوم فرهنگی و اجتماعی ایران باستان است. شاهنامه صرف نظر از برتری‌ها مزایای شعری و جنبه‌های کلامی و بلاغی، گنجینه‌ای گرانبها از آگاهی‌های اجتماعی، فرهنگی است و واکاوی در سروده‌های فردوسی نشان از رویکرد فردوسی در حفظ هویت و اصالت پارس و ایران دارد. علاوه بر این دوران پهلوانی شاهنامه منبعی سرشار از آداب و رسوم، باورها و عقاید دینی و مذهبی است که شاعر بیشترین تلاش خود را برای حفظ هویت ملی، فرهنگی و اجتماعی ایران باستان برده است. بنابراین، این مهم که فردوسی به مقضای حال و مقام برای بیان اندیشه‌های خویش، از آداب و رسوم، باورها و اعتقادهای دینی و مذهبی بهره جسته است یکی از مهمترین دستاوردها است و می‌توان آنرا بعنوان یکی از چندین، شاخصه‌ی مهم شاهنامه بشمار آورد. همچنین طبقات اجتماعی که فردوسی در شاهنامه خود بیان می‌کند، و زیر مجموعه‌هایی که خود طبقات بعداً برای خود به وجود آوردند نشان می‌دهد، که جامعه ایرانی برپنج رکن، شامل مالکیت، خون، علم، تخصص، شیوه تولید قائم بوده است. همچنین در میان طبقات عامه، تفاوت‌های بارزی وجود داشت. هر یک از افراد، مقامی ثابت داشتند و کسی نمی‌توانست به حرفه‌های مشغول شود، مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده باشد که همان طبقه اجتماعی او بود. تغییر در طبقات اجتماعی، امکان پذیر نبود؛ چرا که تحرک اجتماعی در طبقات اجتماعی کاملاً ناممکن می‌نمود. پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی به مردم پست نژاد نمی‌سپردند.

منابع:

- ۱- آرزومند لیالکل، مصطفی و قاسم زاده، سید علی (۱۴۰۰). تاریخ ذهنیت و مطالعات شاهنامه. پژوهشنامه ادب حماسی (فرهنگ و ادب سابق)، ۱۷(۱): ۱۳-۳۸
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۰). داستان داستانها، چاپ هفتم، تهران: آثار.
- ۳- بهار، مهرداد (۱۴۰۱). پژوهشی در اساطیر ایران (چاپ هجدهم)، تهران: آگه.
- ۴- پورخالقی، مهدخت (۱۳۸۱). درخت شاهنامه: ارزش‌های نمادین درخت در شاهنامه (چاپ اول)، تهران: به نشر.
- ۵- ترابی، علی اکبر (۱۳۷۹). جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، تبریز: فروغ آزادی.
- ۶- حیاتی، زهرا (۱۳۸۶). «از هویت ایرانی» (مجموعه مقالات)، به کوشش زهرا حیاتی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ص ۹۷-۹۶.
- ۷- ذوالفقاری، حسن (۱۴۰۱). تأثیرپذیری منظومه‌های پهلوانی بعد از شاهنامه از زبان حماسی فردوسی. پاژ، ۴۵(۱۱): ۱۷۸-۱۵۵
- ۸- رستگارفسایی، منصور (۱۳۸۱). فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی (چاپ اول)، تهران: طرح نو.
- ۹- رضی، داوود؛ عمرانی دهکهان، سجاد و دارایی زاده، علی (۱۳۹۲). «رویکرد جامعه‌شناختی به نقد ادبی (با تأکید بر ساخت‌گرایی تکوینی لوسین گلدمن)، هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادب فارسی، دانشگاه هرمزگان. دوره ۷. صفحه ۱۱-۱»
- ۱۰- کرمانی، عباس (۱۳۸۸). بررسی آداب و رسوم ایرانی و سرچشمه‌های آن در شاهنامه فردوسی، پایان‌نامه دکتری ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۱- شادی گو، شهریار؛ دارابی، شکوفه؛ احمدی پوراناری، زهره و پروانه، فریبا (۱۴۰۱). بازتاب مسائل سیاسی و اجتماعی در شاهنامه فردوسی. ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۱۱(۵): ۴۲۵-۴۲۳۵.
- ۱۲- صالحی، پریسا (۱۳۹۶). پیوند «تاریخ» با «ادبیات» در متون تاریخی زبان و ادبیات فارسی. تاریخ ادبیات، ۹(۲): ۴۹-۷۷
- ۱۳- عسکری حسنکلو، اصغر و شهبازی، آرزو (۱۳۹۸). نظریه نظریه‌های انتقادی جامعه‌شناختی ادبیات با تأکید بر رویکردهای جامعه‌شناختی به خواندن، ساخت‌گرایی تکوینی، مکتب فرانکفورت و روش پیر بوردیو. مطالعات جامعه‌شناسی، ۱۲(۴۵): ۱-۲۴.
- ۱۴- عقیقی، رحیم (۱۳۸۳). اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی، تهران: انتشارات توس.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، مقدمه احسان یار شاطر، جلد اول، نیویورک، Bibliotheca Persica.
- ۱۶- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، مقدمه احسان یار شاطر، جلد پنجم، نیویورک، Bibliotheca Persica.

Ali Farhadi

PhD Student, Department of Sociology, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran.

Gholamreza Jafarinia

Associate Professor, Department of Sociology, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran.

Fatemeh Karampour

Assistant Professor, Department of General Linguistics, Tehran branch, Payam Noor University, Tehran, Iran.

Abstract:

Investigation and presentation of social components in Ferdowsi's Shahnameh

Ferdowsi's Shahnameh is a clear mirror and a comprehensive view of the principles, manners, ideas and thoughts as well as comprehensive of all the civil, moral and cultural characteristics of ancient Iran. This unique work gives a new spirit to its characters and actors by dealing logically with the stories and anecdotes. While describing the battle scenes, it has also considered the social manifestations. The present study aims to investigate and explain the social components in the poems of this great poet. This research includes the verses of the Pahlavani section. The Shahnameh (in eight books. ۲۰۰۷ to ۹۸۷ cited in this article is a copy of the Shahnameh compiled by Jalal Khalqi Motlaq (from 1 The results show that the presence of social components is 1200 times, among which, the highest frequency is related to the component referring to the past kings with 86 repetitions and the lowest frequency is related to the language component with 7 repetitions.

Keywords: Shahnameh, Ferdowsi, Social, Pahlavi